

گزین گویه‌های عباس کیارستمی در سالروز رفتنش...

همیشه ناتمام می ماند حرف‌های من با خودم...

یولادامین|عباس کیارستمی به عنوان یکی از بزرگترین سینماگران ایرانی، به عنوان جهانی ترین فیلمساز ایرانی، و به عنوان نخستین سینماگری که به طور مداوم نامش در میان بزرگان دنیای سینما آمد، جایگاهی یکه و یگانه در سینمای ایران دارد. فیلمسازی با وجوده خلایق متفاوت و گوناگون؛ که در رشته‌ها و زمینه‌های گوناگونی به فعالیت پرداخت؛ و شگفتی که در همه این جوانب موفق و پرسر و صداسازد. او نه تنها در سینما، که در عکاسی، شعر، گرافیک و... صاحب نظر بود و معتبر؛ و همین نیز از دست دادن او را هر اسنانک تر می کند...

کیارستمی که در سال ۱۳۱۹ ز تهران به دنیا آمده بود و در سال ۵۵ هم نخستین فیلم بلندش را ساخته بود، با همان نخستین فیلم چنان خود را در میان بزرگان تثبیت کرد که در باور نمی‌گنجید. بعد تر این فیلمساز توانا با موفقیت خانه دوست کجاست؟ شهرتش را جهانی کرد و به گفته‌های کیارستمی شد...

عمق تاثیرگذاری کیارستمی بر سینمای ایران و جهان و میزان محبوبیتش را نمی‌شود با بیان وازه کرد. او عاشق زندگی بود و چه در فیلم‌هایش و چه در گفته‌هایش مدام این عشق را مکرر کرده بود. به این دلیل هم هست که مرگش در ۷۶ سالگی به باور نمی‌نست. او چنان عاشق زندگی بود که نمی‌توانست تصویری نیز از نگاه و نگرش این هنرمند را نشان دهد...

عکاسی از نگاه عکاس ترین سینماگر این مرز و بوم

در آغاز کلمه نبود، تصویر بود...

کیارستمی در گفت‌وگویی که شش سال پیش از مرگش با گاردین داشته درباره این جنبه از علاقه‌مندیش می‌گوید: می‌گویند که در آغاز کلمه بود. اما برای من آغاز همیشه یک تصویر است. وقتی درباره یک گفت‌وگو فکر می‌کنم اول همیشه تصویری از آن به خاطر می‌آید، و چیزی که در عکاسی خیلی دوست دارم، ثبت یک لحظه واحد است: لحظه‌ای که کملاً گذرا و فرار. شما عکس را می‌گیرید، و ثانیهای بعد همه چیز تغییر کرده.



تغییر دیدگاه از نظر کیارستمی

فقط احمق‌ها سر حرفشان می‌مانند!



کیارستمی پس از فیلم باد ما را خواهد برد یکبار گفت ایمن آخرین فیلمش است که در جشنواره‌های رقابتی شرکت می‌کند. اما چندسال بعد باز در بخش مسابقه کن حضور پیدا کرد و در پاسخ به خبرنگارانی که صحبت قبلی را یادآوری می‌کردند، گفت: فقط احمق‌ها همیشه روی حرفشان می‌مانند!

در طول سال‌ها فعالیت سینمایی نظرات او کم هم تغییر نکرد: بی‌تعارف بگویم که من صدابرداری سرسرحته را آغاز کردم. قبل از من مرسوم نبود. اعتقاد داشتم که شخصیت‌ها باید شبیه صدای شان باشند. ولی الان به این نتیجه رسیده‌ام که چه لزومی دارد، این شخصیت را من ساختنم پس می‌توانم یک صدایی هم برایش خلق کنم که صدای خودش نباشد. تازه دارم به اعتبار صدای دوبله به‌عنوان یک کار خلاق بی‌می‌برم. دوبله شاید کار بهتری باشد. من خانه یک آدم، لباس‌هایش، آرایش‌اش و صورتش را عوض می‌کنم، می‌توانم برای خلق یک پرسوناژ صدایش را هم عوض کنم. چرا فکر می‌کردم این کار درست نیست؟ این وابستگی من به واقع‌گرایی برای چه بود؟ فلتینی هم همه چیز و حتی صداها را عوض می‌کرد.

استراتژی حذف به روایت کیارستمی

غیابی شاید موثرتر از حضور...

کیارستمی به‌عنوان فیلمساز می‌تیمبال شهرت دارد. توجه چنین رویکردی را از زبان خود کیارستمی می‌خوانیم: همان‌طور که آندری تارکوفسکی گفته است: کتابی که هزار نفر آن را خوانده باشند، هزار کتاب است. زیبایی هنر در برانگیختن انسان‌هایی است با ویژگی‌های متفاوت. اگر چه من چندان طرفدار فیلم‌های روبر برسون نیستم اما تئوری‌های فیلمسازی‌اش را می‌پسندم. به‌خصوص روش

کیارستمی از زبان کیارستمی

مادر بزرگم ذهن یک فیلمساز را داشت

مثال این یا حول و حوش این می‌بود که ببینش برای مادر بزرگ بی‌سواد من دشوار بوده است. مادر بزرگم ذهن یک فیلمساز را داشت.

کیارستمی هم‌زمان با تحصیل نقاشی در دانشکده هنرهای زیبا، کار هم می‌کند. از استخدام در پلیس راه تا کار در آتلیه‌های تبلیغاتی را امتحان می‌کند. این ایده یکی از فیلم‌های تبلیغاتی او است که در اوایل دهه چهل ساخته شده و به نقل از نصرالله افجه‌ای در مصاحبه با مجله اندیشه پویا می‌خوانیم: یک کامیون ایستاده، تعمیر کاری زیر آن خوابیده و مشغول تعمیر. چندلحظه یک بار فقط دستش را می‌بینیم که بیرون می‌آید و از شاگردش آچار یا چکش می‌گیرد، و یک بار که دستش بیرون می‌آید شاگرد یک پیسی کولا به دستش می‌دهد. او هم پیسی را در آن گرم‌باوایع می‌نوشد.

کیارستمی در این مورد در همان کتاب سر کلاس با کیارستمی گفته: پیامبران و فیلسوفان توصیه می‌کنند، مردم هم به‌طور طبیعی از آن توصیه‌ها سر می‌یچند. کسی دوست ندارد که اندر بشنود و تحقیر شود. شعرا رویای ظریف‌تر و غیرمستقیم‌تر در پیش می‌گیرند. آنها پیشنهادهایی را پیش‌روی مان می‌گذارند برای رویارویی با زندگی، و این که پیش از ما چگونه این کار انجام می‌شده است. بهترین فیلم‌ها حکایتی اخلاقی را بازگو می‌کنند که روشی آرام‌تر برای آموزش است و برای اعتراض.

یا در جایی دیگر از این کتاب: گوش چپ من سنگین است. این نارسایی می‌تواند برکتی باشد چرا که می‌توانم گوش سنگین را وقتی کسی مشغول نق‌زدن است به سوی او بگیرم. خوب است آدم خیلی چیزها را به ذهن خود راه ندهد تا بتواند بر روی آن چیزهایی که می‌شوند و می‌بیند کنترل بیشتری داشته‌باشد.

شما یک فیلمساز هستید یا هنرمند در مفهوم کلی؟ دغدغه شما در هنر چیست؟ سینما؟ عکاسی؟ چه‌بمان یابودبیاور؟

شرایط محیطی هر امکانی به من بعد پدر به همان اساس کار می‌کنم. اگر زمان و مکان به من امکان دهند که یک قاب برای یکی از عکس‌هایم بسازم، آن روز یک‌نجا هستم. عباس کیارستمی در تهران به دنیا آمد، اما در شمیران که آن زمان منطقی‌های بیلابقی و روستایی بود، بزرگ شد و در فلک مدرسه رفت. جایی که در آن با دیدن آغداشلو هم‌کلاس بود و عمدتاً کیارستمی را شاگردی کم‌حرف و گوشه‌گیر توصیف می‌کنند. خود کیارستمی آن روزها را در کتاب سر کلاس کیارستمی نوشته پال کرونین چنین توصیف می‌کند: در بچگی ساعت‌ها در تاریکی به رادیو گوش می‌دادم. برای آن چه که می‌شنیدم تصویری می‌ساختم. این باعث پرورش قوه خیال من شد. شصت‌سال از آن زمان گذشته است و هنوز وقتی به رادیو گوش می‌دهم تصویر در ذهنم شکل می‌گیرد. وقتی فیلم بتواند قوه خیال ما را به کار بیندازد، اخلاقه‌است.

در جایی دیگر نیز به این خاطر اشاره می‌کند: یاد می‌آید ده یازده ساله بودم که با مادر بزرگ و بقیه خانواده با اتومبیل به میگوین رفتم. میگویند دهی بود در پنجاه کیلومتری تهران. معمولاً در طول راه کسی با کسی حرف نمی‌زد. اما ناگهان او با رنج به پهلوی من زد و چیزی را از گوشه پنجره اتومبیل به من نشان داد. نگاه کردم. چیزی ندیدم. پرسیدم؛ توضیحی نداشت. شانه‌هایش را بالا انداخت و دوباره همان منظره را نشانم داد. دولا شدم و درخت عمگین را دیدم که بر فراز صخرای سبز شده بود. همین‌اسال‌ها بعد، همین چندسال پیش، یک‌هالیکو خواندم که می‌گفت: این سرو تنها بر فراز تپه‌به که فخر می‌فرودشد؟ قطعاً باید منظوری

سفر

مرد تنهای عاشق جاده

کیارستمی را مرد همیشه در سفر نامیده‌اند. مردی که برای علاقه‌اش توجیه داشت؛ شاید علاقه من به ماشین از عشق به جاده سرچشمه گرفته باشد. فکر سفر، از یک نقطه به نقطه دیگر رفتن، در فرهنگ ایران مهم است. جاده نماد جست‌وجوی انسان برای کسب عادات زندگی است. نماد بی‌قراری روح و سیر و سلوکی بی‌پایان...

این که با پدر و مادر و سه بچه سر صبحانه حاضر شوم، پنجره اتاقم را باز می‌کنم و درهای پیش رویم فرار می‌گیرد، کوه‌های پرشکوه در دور دست، تک‌درختی در برف، و همه اینها شیب پیش در حال‌های از تاریکی پوشیده شده بود.



زن‌های همیشه غایب

زنانی که دوست ندارم...

برای دوره‌های طولانی زنان از مرکز داستان‌های کیارستمی دور بودند. دوربین او بعد از انقلاب پایه مدارس بچه‌ها رفت یا به روستاها. مهدی که در عین حال راهی برای فرار از محدودیت‌های موجود برای سینمای کسی بود که میل بسیاری به رئالیسم هر چه بیشتر داشت. اما از ده به بعد زن‌ها به سینمای کیارستمی برگشتند و هر سه فیلم بلند آخر او حول محور زن داستان می‌گردند. او در سال ۷۸ در نشریه گزارش فیلم در گفت‌وگویی درباره زن در سینمایش عنوان کرده بود: نشان دادن زن به‌عنوان محمل عشق را دوست ندارم. دوست ندارم فکر کنند که

عمر شعر واقعی تا همیشه است...



کیارستمی دایم در مصاحبه‌ها تاکید می‌کرد سوزده فیلم‌هایش را نه از کتاب خواندن و از فیلم‌ها که از زندگی می‌گیرد. بسا این وجود او همیشه در حال خواندن شعر بود. به تدریج منتقدان و کارشناسان غربی متوجه شدند برای شناخت بیشتر آثار او نه تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران که باید شعر کلاسیک و نو ایران را مرور کنند. درباره این علاقه‌اش کیارستمی گفته: در کتابخانه‌ام کتاب‌های داستانی که دارم همگی نونسوار به‌نظر می‌آیند. چرا که یکبار می‌خوانم‌شان و کنارشان می‌گذارم. اما کتاب‌های شعرم از فرط استفاده ورق‌ورق شده‌اند. شعر به راحتی قابل درک نیست و

کار یا ناباز یگرها

دانه به دانه، در ست مثل کاشت مو...

عباس کیارستمی جز در فیلم بلند نخستین گزارش و در یکی از دو فیلم آخرش که با ژولیت بینوش کار کرد، در تمام فیلم‌های کوتاه و بلند خود با ناباز یگرها کار کرد. ناباز یگرهایی که حالا خیلی از آنها را می‌شناسیم. حکایت‌های زیادی از شوگردهای او در کار با کودگان و ناباز یگران شنیده‌ایم. حکایت‌هایی که هر بار شنیدن‌شان شیرینی خاص خود را دارد: من و حسین با هم صحبت می‌کردیم. وقتی ایده‌ای را مطرح می‌کردم از چهارهاش می‌توانستم بفهمم که راه درست را می‌روم یا نه، و به تناسب دیالوگ‌ها را تغییر می‌دادم. در وسط یکی از این صحبت‌ها بود که گفتیم خوب می‌شد اگر پولدارها می‌توانست با فقیر ترها ازدواج کنند. آن وقت صاحب‌خانه خودشون می‌شدن. معنی نداره که کسی دوتا خونه داشته باشه. نمی‌تونن که سر تو توکی بزاری و پات رو تو اون یکی بعدها وقتی که به فیلمبرداری معرفی‌اش کردیم، روه حسین کردم و گفتیم: یکبار دیگه هم بگو چیزی رو که اون دفعه برام گفتی؛ در مورد اونا که دوتا خونه دارن. به من نگاه می‌کرد که حاکی از این بود که مطمئن نیست چه کسی این را گفته. در نهایت همان جمله را گفت و من به او گفتیم این همان چیزی نبوده که قبلاً گفته،

خبر. درباره روند انتخاب ناباز یگر برای فیلم‌هایش نیز می‌گوید: در زمان انتخاب‌باز یگر در جامعه‌ماده‌بنفس متقاضی‌های من نبود. من ششیم با متقاضی صحبت می‌کنم. بعد دوربین را بسدون آگاهی او به کار می‌اندام. پس از چند دقیقه، وقتی که در گفت‌وگو غرق شده‌اند، ادای این را درمی‌آورم که دوربین را روشن می‌کنم. بعد، وقتی فیلم را تماشا می‌کنم، اگر تفاوتی میان لحظه قبل و بعد از روشن کردن دوربین نباشد، آن شخص را در نظر می‌گیرم. چون قابلیت این را داشته که مرعوب هم‌دستگاه تولید فیلم نشود و کار خود را بکند. درست مثل زندگی شخصی، خیلی سریع می‌توان گفت کسی برای وقت تلف کردن آمده



عشق از نگاه فیلمساز

عاشق بودن، مزدوج بودن و گریختن...

تعبیر من از عشق، متأسفانه کلیشه‌است. هر چقدر که می‌گذرد می‌بینم که تکرار است. یک الگوی ثابت همیشه و تکرار شونده است. وقتی این گریب حادث می‌شود، فرهنگ، روشنفکری یا اندیشمندی هیچ‌چیز نمی‌تواند در آن تاثیر بگذارد. وقتی دچارش می‌شوی تبدیل می‌شوی به یک موجود بسیار پیش‌یافته، سطحی، متوقف، خودخواه و عصبی... من هر چه می‌شنوم همه دارند از هم می‌نالند. پس ناگزیرم نتیجه بگیرم که ذات

کار ایراد دارد. خود رابطه اشکال دارد. نمی‌دانم این جمله در خشان را چه کسی گفته ولی در خشان است که عشق نتیجه یک سوء تفاهم است و وقتی به تفاهم می‌رسیم عشق کم می‌شود. این جملات را کیارستمی در سال ۹۱ به تجربه گفته. اما بعدتر در کارگاه‌هایش به مواردی دیگر نیز در مورد عشق اشاره کرده بود که در کتاب سر کلاس کیارستمی می‌خوانیم: ۱۰ سال مزدوج بودن و بعد به خوبی از آن گریختن برای من پیروزی تلقی می‌شود.

تئاتر

نفرتی که عشق شد



هیچگاه عباس کیارستمی به‌عنوان یکی از علاقه‌مندان تئاتر شهرتی نداشت. اما در گفت‌وگویی که چهار سال پیش از مرگ با ماهنامه تجربه داشت، عنوان می‌کند دارد به تئاتر علاقه‌مند می‌شود: راستش زمانی از تئاتر خیلی بدم می‌آمد. تحمل نشستن در تئاتر را نداشتم. شاید به خاطر تصنع‌اش. اما هر چه که گذشت به‌نظرم حالا تئاتر دیدنی‌تر از سینما شده است. چرا که حرمت را به تماشاگر می‌گذارد. با تئاتر دوباره ارزش میزانسن را کشف کردم. وقتی بازگره حساب‌شده حرکت می‌کنند و تو این اجازه را داری که به‌عنوان یک دوربین آنها را

جملات به یادماندنی عباس کیارستمی

خدای من همیشه بخشنده بوده و مهربان

کیارستمی در زمان حیاتش بی‌شمار جمله ماندگار از خود به یادگار گذاشت که برخی از آنها در کتاب سر کلاس با کیارستمی نقل شده‌اند. از جمله معیارهایش برای تحلیل یک فیلم: توانایی این را دارم که بگویم فیلمی را دوست دارم یا نه، ولی برایم خیلی ساده نیست که از این عمیق‌تر بروم و دلایل این دوست داشتن و نداشتن را توضیح دهم. درباره نوع نگاهش به خدائیز می‌گوید: هر یک از ما خدای خودش را دارد. برخی پیامبران خداوندی بی‌رحم و کینه‌جو را احضار می‌کنند و برخی دیگر خداوندی رحیم را. خداوند رحیم بود که در مدرسه‌ها به ما از او گفتند. زمانی که یاد گرفتیم بنویسیم: آب، بابا نان، خداوندی که من از پنج سالگی در درونم نگاه داشتم، رحیم است و رحمان. درباره موج راه افتاده در سینما برای استفاده از دوربین متحرک روی دست هم می‌گوید: خدا فیلمسازانی که از

مرگ

ماد دیگر نمی‌میریم...



و... می‌رسیم به آخرین اتفاق بزرگ زندگی هر انسانی: مرگ. عباس کیارستمی درباره مرگ در گفت‌وگویی که با دوست دیرینش آیدین آغداشلو داشت، گفت: فرهادیان می‌گفت این همه شاهد بودیم دیگران مرند و ما نمریم. پس دیگر نمی‌میریم - به‌نظرم موقعی این اتفاق می‌افتد که آدم کار ناتمام نداشته باشد. ما که تا آخر عمرمان کارهای ناتمام داریم. اگر قبل از این که کارهای ما تمام شود ما را ببرند، به کمی ناخوشایند است!!